

گفتگوی شفاف یک روزنامه‌نگار با یک سیاستمدار ایران شناس

ناصر امینی، روزنامه‌نگار، دیپلمات — کاظم ودیعی، استاد دانشگاه، سیاستمدار، ایران شناس، وزیر

رضا پهلوی برای پادشاهی تربیت شده است

تمام معلمانی که طبق دستور پدر و مادر به تدریس ایشان گماشته شده‌اند و من نیز یکی از آنها بودم تعلیم داده‌اند که ایشان برای ولیعهدی و پادشاهی تربیت شده‌اند و انصراف ایشان از این موضوع را تاریخ نخواهد بخشید. روزی که به بازدید مدرسه ولیعهد دعوت شدم برنامه جدید آموزش و پرورش را مطرح کردم در پایان سخناتم افزودم امیدوارم سال دیگر «کاشانک» (دهکده‌ایست در شمال شرقی نیاوران) را بهتر از سن موریتس شناسائی کنید چون می‌دانستم که ولیعهد خوب ایران را نمی‌شناسد.

محمد رضا شاه فقید هرگز استعفا نکرد — ولیعهد نیز در قاهره مسئولیت را به عهده گرفت، بعدها دیدیم رفته رفته ایشان از عنوان رسمی خود تعاشی کردند، امری که ابر تیره‌ای از تردید و شک در اذهان عمومی نهاد که به تشتت و پراکندگی خیل سلطنت‌طلبان منتهی شد.

شاهزاده در آستانه بزرگترین آزمایش تاریخی است. او به نظم و نظامی در مبارزه نیاز دارد تا میراث سیاسی ایرانیان هدر نرود.

وحشت نظام ولائی و تبلیغات چپ‌های مسلمان شده کار را بیجائی رسانید که ولیعهد گفت: من از خانواده‌ام بریدم — این بود عمق وحشت...

س - آقای دکتر مقالات سیاسی که شما در جراید و مجلات برون مرز می نویسد دیده شده که به خاطر اهمیت در سایت های انترنتی نیز منعکس شده است نشریات رسیده از تهران از جمله مجله وزین حافظ و نگاه نو که اولی در تحقیق و دومی در نوآوری ها مشهور است، از شما به عنوان کسی که هویت سلطنت طلبی خود را هرگز پنهان نکرده و یک وزیر مترقی و محقق ایران شناس است یاد می کنند در این خصوص چه فکر می کنید؟

ج - در ایران سانسور بر مطبوعات حاکم است معینا جامعه مطبوعات روشنفکران و روشن گران هر جا هر صدائی به نفع ایران بلند شود آن را منعکس می کنند.
من این اقبال را دارم که بارها حداقل در ۵ روزنامه ایرانی در تهران و شهرستان ها نوشته هایم مورد توجه قرار گرفته است که سیاست گزارم، وقتی کسی سنگی را درست بر آب اندازد ارتعاش آب به همه سواحل می رسد قضاوت با خود شماست.

س - شما در مورد آقای زاهدی گفته اید: ایشان بیشتر از آن می دانند که می گویند، نکنند این جمله در باره خود شما هم صدق می کند.

ج - شأن ایشان است در خدماتی که به شاه و وطن کرده است من هرگز اشتغالات ایشان را نداشتم ولی در خاطرات ایشان دیدم که از اغماض پادشاه در مورد غربیان رنج بسیار برده اند، صرف ایشان خیلی معنی دارد تکرار می کنم که با غرب همیشه باید مذاکره کرد بعد معامله کرد ابتدا چشم بسته دوستی آنها را نپذیرفت این بزرگترین تجربه ایست که ما بهای گزافی برای آن پرداخته ایم.

س - استنباط می کنم که شما آزادی و دموکراسی را شرط اساسی برای نجات ایران از یوغ ولایت فقیه میدانید، باید توجه داشت که آزادی و دموکراسی را نمی توان به آسانی بدست آورد آزادی و دموکراسی یک بنای عظیم است که با تلاشی ملت های قهریه خسته، با فرهنگ آجر به آجر و خشت به خشت باید ساخته شود.

ج - شما اگر از مردمی که در خیابان های تهران راه می روند بپرسید آزادی می خواهید یا امنیت، به شما فوراً جواب می دهند امنیت ابتدا آزادی های قانونی پس از آن برای تحصیل یک چنین امنیتی ما به یک (سیما تاریخی) که سابقه ای در تأمین و برقراری امنیت در ایران دارد نیاز داریم آن سیما سیما پادشاهی است هر کس این سیما را تضعیف کند نه به دموکراسی کمک کرده و نه ولایت فقیه را تضعیف داشته است.
پهلوی ها هیچوقت ادعا نکردند که (دمکرات) هستند اما خود را ضامن امنیت کردند و در سایه این امنیت مرزها حفظ شد اختلافات داخلی برطرف شد عمران و آبادی، ترقی و تجدد، تحصیل گردید در دیگر موارد بخصوص ساختمان دموکراسی با نظر شما صد درصد موافقم.

س - دبیر خاتمه شهریار ایران با حذف آرم سلطنتی ایشان را رضا پهلوی معرفی کرده است. به نظر شما اطلاق عنوان (رضا پهلوی) برای فرزند برومند محمد رضا شاه فقید و حذف آرم سلطنتی از نامه ها که در حقیقت نشانه (هویت) خانواده است به این معنا نیست که ایشان مسئولیت وراثت تاج و تخت پادشاهی ایران را از خود سلب می نمایند؟

ج - عنوان شاهزاده و ولایت عهد (کلید است) کلید یک بسیج، بسیاری از نیروهای مردمی به علت

این که کسی در میان نیست، خفته و آرمیده‌اند. ایشان مسئولیت این خفتگی را باید به عهده گیرد.

س - توضیحاً عرض کنم، نهاد شهرسازی، نهادی است که در فرهنگ سیاسی ایران پیشینه‌ای چند هزار ساله دارد و به گواهی تاریخ ایران، هر وقت هم شورشی شده علیه شاه وقت شده این شورش هرگز علیه «نهاد پادشاهی» نبوده است. در ادوار گذشته و در دوران زندیه، صفویه، قاجاریه، شاه بد را به زیر کشیدند تا شاه خوب را به جای او بگذارند. اصل نهاد پادشاهی هیچگاه در تاریخ ایران به زیر سؤال نرفته است؛ ما که در رژیم گذشته مصدر خدماتی بوده‌ایم متأسف هستیم که فرزند اعلیحضرت فقید به چه دلیل موقعیت شناخته شده خود را به جهت کدام (ملاحظه سیاسی) به یک سو نهاده‌اند؟ ما ایشان را شاهزاده می‌شناسیم نه آقای رضا پهلوی.

ج - من امانتی را از شاه فقید به معز سپرده‌ام. ناگزیرم حالا که شما این موضوع را عنوان کرده‌اید، این امانت را به مردم بازگردانم.

تمام کسانی که در آن ایام به شهادت کتاب مشهور شهبانو مسئولیتی در قبال ولیعهد پیدا کردند هم و غم خود را بر این نهادند که (ولیعهدی) وجود داشته باشد.

تمام معلمانی که طبق دستور پدر و مادر به تدریس ایشان گماشته شدند و من نیز یکی از آنها بودم بر این امر مهم تأکید کرده و تعلیم داده‌ام.

کوتاه سخن این که ایشان برای ولیعهدی و پادشاهی تربیت شده‌اند و انصراف از این موضع را تاریخ نخواهد پذیرفت.

س - در این صورت شاهزاده رضا پهلوی چه موضعی دارند؟

ج - سلطنت‌طلبان اردوی عظیمی با تجارب بسیارند و رقیب اصلی قدرت ملایان هستند. شادروان محمدرضا پهلوی هرگز استعفا نداد ولیعهد ایران نیز در قاهره همانطور که عرض کردم مسئولیت بزرگ را به عهده گرفت و کتاب شهبانو حاوی این سند مهم است. این واقعه را نمی‌توان از تاریخ زدود. بعدها دیدیم که رفته رفته ایشان از عنوان رسمی خویش که ولیعهد ایران است تحاشی کردند و عنوانی به نام (فرا سازمانی) برای خود انتخاب کردند امری که ایر تیرهای از تردید و شک در اذهان عمومی سلطنت‌طلبان نهاد تا آنجا که مردم هر وقت حرفی از سلطنت به میان آمد گفتند اول بداتیم کسی داوطلب پادشاهی هست تا بعد برای آن فعالیت کنیم این واقعه به تشمت و پراکندگی در خیل سلطنت‌طلبان منتهی شد.

در مدرسه ولیعهد

برای ولیعهد مدرسه‌ای خاص در حوالی کاخ نیاوران ساخته شده بود و به تدریج ترسعه می‌یافت. من روزی به بازدید مدرسه ولیعهد دعوت شدم. برنامه جدید آموزش و پرورش را مطرح کردم در پایان سخنانم افزودم امیدوارم سال دیگر (کاشانک) را بهتر از من مورخس سویس شناسائی کنید، من دانستم که ولیعهد خوب ایران را نمی‌شناسد.

کاشانک دهکده‌ای بود در شمال شرقی نیاوران.

س - آقای دکتر راستی چرا در برون مرز سلطنت طلبان (یکجا) نشدند؟

ج - وحشت از نظام ولایتی و تبلیغات چپ مسلمان شده کار را به آنجا رسانید که ولیعهد گفت:

من از خانواده‌ام بریدم، عمق وحشت را متوجه اید؟

س - بنابراین چه ایرادی می‌شود گرفت بر ولیعهد که گفت «از خانواده‌ام بریدم»؟

ج - از لحاظ شخصی هیچ. آیت‌الله خمینی هم ایشان را معصوم اعلام کرد. پس خطری متوجه شخص ایشان نبود. ولی از نظر سیاسی حرف ایشان دشمن را متوجه فعالیت ایشان کرد و ایشان هم نگرانی داشتند از اتهاماتی که به خانواده پدري وارد میشد و حدس زده بودند با این سخن بعضی مخالفان را آرام کنند ولی این جمله اثر بد در روحیات سلطنت طلبان کرد.

س - در این ایام سخن مهمی از ایشان شنیدید.

ج - به هنگام تجاوز عراق به ایران اعلام آمادگی کردند برای رفتن به جبهه و این بسیار امیدبخش بود. انجام نشد ولی نفس این اعلام آمادگی ارزشمند بود. در آن بحران.

س - مشکل رهبری ایشان در چه بود؟

ج - بعد از آن که شبهاتو امور را تحویل ولیعهد دادند ایشان در برابر مشکلات بزرگ بودند و دوراه بیشتر نبود. نخست آن که: نماد محبوب، معصوم، متأمل در جایگاهی که شأن ایشان بود بمائند. تا ذخیره ملی باشند. دوم: آن که رهبری امور را به مدد یک سازمان غیرمتمکی به دیگران و مستقل در جهت مصالح دورتر خودشان به عهده گیرند.

س - کدام راه را انتخاب کردند؟

ج - نه این و نه آن و به راه سوم رفتند.

س - راه سوم چه بود؟

ج - این را خودشان در کتابی تحت عنوان یک مصاحبه طولانی با روزنامه‌نگار توانای ایران یعنی آقای احمد احرار توضیح داده‌اند و به طور خلاصه این راه بی‌سازمانی بود و البته فعالیت‌های فرساینده شخصی، اجتماعات بی‌هدف آئی، اثبات حضور در صحنه رسانه‌ها

س - به نظر شما پادشاهی در ایران آینده جایی دارد؟

ج - اگر مردان منصف که صلاح ملک و ملت ایمان آنهاست سازماندهی کنند و برای پادشاهی و نه برای پادشاه برخیزند پادشاهی جای خود را در ایران فردا دارد. اما اگر اتکالی عمل شود یعنی اتکاء به غیر به جای اتکاء به خویش محال است پادشاهی برگردد.

س - منظور شما از اتکالی چیست؟

ج - اتکاء به بیگانه

س - شاهزاده رضا پهلوی طرفدار مبارزه مسالمت‌آمیزانه چه می‌گویند؟

ج - ایشان دمکرات‌اند ولی خود را رهبری فراسازمانی می‌بینند. نخست باید سازمان یا سازمان‌هایی دمکراتیک باشند من نمی‌بینم آنها را. اگر شما یک گروه پنج نفری دمکرات میشناسید که به دمکراسی عمل می‌کنند من التماس خواهم کرد به آنها پیوندم تا سر به تعظیم قروء آرم.

قسمت دوم

گفتگوی شفاف یک روزنامه‌نگار با یک سیاستمدار ایران شناس

ناصر امینی، روزنامه‌نگار، دیپلمات — کاظم ودیعی، استاد دانشگاه سیاستمدار، ایران شناس، وزیر

شادروان محمد رضا شاه و رضا شاه واژه

وطن پرستی را معنا داده‌اند

در دوران سلطنت محمد رضا شاه، ایران مرفه، مترقی و سربلند بود

محمد رضا شاه عمران‌گری بزرگ بود، او سرمایه را به هدر نداد

بمناسبتی احضار شدم بعرض رساندم: کتاب بسوی تمدن بزرگ شما که منتشر شده دو فصل کم دارد؛ ۱ — رابطه نظام شاهنشاهی با قانون اساسی؛ ۲ — رابطه نظام شاهنشاهی با مذهب و مذهب با قانون اساسی. وجداناً باید بگویم سعه صدر و تحمل و انتقادپذیری شاه تشویق‌آمیز بود.

— بود و نبوه وصیتی واقعی از سوی محمد رضا شاه هنوز معلوم نیست. همسر ایشان وصیت‌گونه‌ای احساساتی از قول او نشر داد، هر چه دلچسب است ولی ارزش یک سند تاریخی را ندارد.

در عیادت شاه، ۲۸ روز قبل از درگذشت، که در بیمارستان معادی قاهره بستری بود گفت:

کسانی که کاسه گدائی نزد بیگانه می‌برند، آبروی ایران و مبارزه را خواهند برد.

س - شاهزاده به روش گاندی و ماندلا توجه دارند شما چه می‌گوئید؟

ج - در ایران زمینه‌ای برای چنین فلسفه‌ای نیست زیرا ما با دشمن خارجی سر و کار نداریم و با یک رقیب خودی سر و کار داریم. مخالفت ما به نظام ولایت فقیه نباید از باب مخالفت آمریکای کتک خورده از این نظام باشد.

کار ایرانیان با ایرانیان است. وطن‌پرستی از وطن‌شناسی شروع می‌شود. ما یک مبارزه داخلی داریم نباید آن را با مطامع بیگانه ازدواج داد.

س - در این صورت اوپوزیسیون در خارج چه معنی دارد؟

ج - سازمان‌هایی است فرهنگی بر اساس دلتنگی برای همه علائق مربوط به ایران

س - امروز رضا پهلوی نماد است؟ یا ولیعهد، یا شاهزاده.

ج - هر سه حتی پیروان ایشان با عشق و عاطفه ایشان را اعلیحضرت هم می‌شناسند. بهر حال هر یک از این القاب متضمن معنایی‌اند و هر معنا وظائف و رسالتی را میرساند مهم این وظایف و رسالت‌ها هستند.

س - نوشته اخیر آقای امیر فیض را خوانده‌اید؟

ج - بله و با علاقه.

س - در باره نظر ایشان دایره بر این که شاهزاده امنیت شخصی خود را با جمهوری اسلامی به نوعی معامله کرده‌اند چه فکر می‌کنید؟

ج - نظریه ایشان جنبه تشویقی دارد. ایشان بسیار علاقمند به پادشاهان پهلوی‌اند و قلباً مایلند رضای پهلوی پادشاه باشد به حرمت سوگند قاهره.

بسیاری دیگر هم همین آرزو را دارند ولی رضا پهلوی امنیتش به خطر نیفتاده است. عرض کردم نظام ولایتی ایشان را معصوم اعلام کرد.

س - به نظر شما فرصت‌ها از دست رفته‌اند؟

ج - فرصتی از دست رفت. نیروهایی هدر شده عده‌ای سوختند ولی فرصت‌های تازه‌ای باقی ماند. در سیاست فرصت همیشه باقی است.

س - چه چیز شما را این همه خوشبین می‌دارد؟

ج - بیداری مردم. بالا گرفتن عزت نفس ایرانی. بیان منفی نظام ولایتی - دوری از رویارویی انقلابی.

س - این به معنای احیاء اوپوزیسیون است؟

ج - مخالفت جزء وجود یک جامعه پویاست. مخالفت درون و بیرون ندارد. پس باید طوری در بیرون حرف زد و کار کرد که در درون اعتبار به آن بدهند.

س - اقدام عاجل به نظر شما.

ج - ۱ - ارزشیابی گذشته

۲ - سازمان‌دهی وسیع بدون ترس از دیکراسی. بر پایه ضابطه رهبری و دیکراسی.

س - رهبری؟

ج - کسری نداریم

س - آقای دکتر، شما در دوران سلطنت محمد رضا شاه فقید، وزیر، استاد دانشگاه بودید و حتی در کتاب «شاهد زمان» خواندم که قبل از درگذشت ایشان را که در تخت بیماری بودند ملاقات کرده‌اید تقاضا دارم اول نظرتان را در خصوص آن دو پادشاه بفرمائید و سپس به آن موضوع اشاره فرمائید.

ج - از شاهروان محمدرضا شاه بدون یاد رضاشاه نمی‌شود حرف زد و این دو واژه وطن پرستی را معنا داده‌اند.

- وقتی به حماسه رضاشاه می‌اندیشیم که همه چیز را در ایران از نو بنا نهاد و نیز وقتی به فاجعه رهسپار شدن ایشان به تبعید فکر می‌کنیم که استعمارگران آن را به او تحمیل کردند به زندگی پر تلاش او شود به خود تعظیم داریم.

- وقتی به چگونگی به سلطنت رسیدن محمدرضا شاه در سال دوم جنگ جهانی در کشوری اشغال شده می‌اندیشیم و سپس آنچه بر او از سوی خودی‌های مشرف و وطن‌ناشناس و نیز از سوی بیگانه سودجو رفت و نیز به وسعت تدبیر، عمران بخش و آبادگر او فکر می‌کنیم چاره‌ای جز ادای احترام بر او و درود به او نداریم.

رضاشاه در آخرین دقائق ترک وطن به مردم بندرعباس که سراسیمه گرد او آمدند گفت: من دیگر به شما و شما دیگر به من نیاز ندارید اما شاه شما در تهران به شما نیازمند و شما نیز به او نیازمندید، به او کمک کنید از او کمک بگیرید و بعدها وقتی محمدرضا شاه جوان به پندرش اکتفا می‌کند که خاطراتش را بنویسد، رضاشاه جواب می‌دهد، نه نمی‌توانم بگویم یا بنویسم چون در این صورت باید چیزهایی را بگویم یا بنویسم که مطبوع طبع مردم نیست.

او حتی در بدترین شرایط سیه‌روزی خود را بر تلخ گامی مردمش ترجیح داد زیرا نمی‌خواست امید به فردا را از مردم سلب کند و این همان امیدها بود که ایران را به دست محمدرضا شاه، مرقه و مترقی و سربلند ساخت.

رضا شاه به تمام معنی نوآوری کرد. او وسواس استقلال داشت و این وسواس او را از درک مغرب زمین مانع شد بهای گزافی پرداخت.

س - آقای دکتر باز از محمدرضا شاه فقید بگوئید:

ج - محمدرضا شاه فقید زیاده به غریب اعتماد کرد باید با غریب به معامله نشست و به آنها همیشه اعتماد نکرد. اما او سرمایه را به هدر نداد.

عمران‌گری بزرگ بود نه غریب او را فهمید و نه او نیرنگ‌های غریب را شناخت. از زمان قبل از کافر از شاه می‌خواستند بهای نفت را تا حدود ۵۰ درصد تقلیل دهد و به کشور عراق حمله کند.

شاه به دلیل برنامه‌های عمرانی کشور که در دست رضایت به تقلیل بهای نفت نداد و نیز به دلیل عواطف و علاقه‌های مذهبی ایرانیان به عتبات عالیه که در عراق هستند هرگز مآلاته نمی‌دید که پرچمدار کشور شیعه بی‌جهت به عراق حمله کند. بنابراین مقلومت کرد.

آمریکایی‌ها با کویت و عربستان سعودی صحبت کردند این دو کشور بدون نظر او یک تولید خود را بالا بردند به یک میلیون و نیم بشکه در روز.

نفت ارزان شد. شاه در تنگنای پولی قرار گرفت. در داخل ایران تقاضاها بسالا رفت بدیبهی است که مخالفان وارد صحنه شوند.

شاه نمیخواست این اسرار را با مردم در میان بگذارد زیرا می دانست که آقایان ابرقدرتها تصمیمشان را گرفته اند و به قول ژسکار دستن (از شاه نمی شود دفاع کرده) چپ افراطی به آن دامن زد چپه ملی از عهده تشکیل دولت بر نیامد و حتی بختیار را از چپه ملی اخراج کرد در این میان روحانیت که از سال ۲۵ و ۲۶ در افکار بنیادگرایی آموزش بسیار به طرفداران خود داده بود همه را تحسبب کرد به تودمهای ها گفت اینجا وطن شماست - شما آزادید - مجاهدین را تشویق کرد در مرحله اول، انقلاب جاذبه ای ایجاد کرد که حتی بازرگان باور بر بنیادگرایی ایشان نکرد.

شاه دو راه داشت یا جنگ داخلی کند و یا التماس کند مبادا خون از دماغ کسی بریزد علت این بود که یقین داشت هر نوع جنگ داخلی به کشتار ایرانیان علیه ایرانیان منجر میشود.

در دولت کارتر برژسکی مانع هر نوع همکاری با رژیم سلطنتی شد. علت اشتباه آمریکا این بود که فرض می کردند با حمایت روحانیون جلوی کمونیسم را خواهند گرفت و ضمناً با به قدرت رسیدن آنها دیگر تأمین کامل از بابت نفت خواهند داشت.

هیچ نوع جنگ داخلی نداشت. جهان بر آنچه در ایران می گذشت کور بود آمریکا به ۸۰۰ انجمن اسلامی مقیم آمریکا کمک می کرد و در فرانسه کنفدراسیون دانشجویان با منابع مالی که در دست داشت به همراه چپ فرانسه به اشتباه رفتند. تصور کنند نخست وزیر سابق فرانسه آقای زوسین با هزاران افراد خویش در خیابان های پاریس به نفع خمینی و بر علیه شاه ایران تظاهرات راه انداخت. همه در فرانسه خیال می کردند انقلاب ایران انقلاب دوم فرانسه است و آروزی محاکمه شاه و سهبانو را داشتند. این رومانیزم انقلابی آن زمان بود. در نتیجه شاه مردم را به وجدان ملی و شعور ملی خود واگذاشت و با چشمانی گریان مملکت را ترک کرد.

س - شما سیاست آمریکا را در کل خاورمیانه چگونه می بینید؟

ج - جا نیفتادنی. آخرین طرح آمریکا طرح خاورمیانه بزرگ است که از موریاتانی تا پاکستان را شامل می شود به ظاهر و در باطن می رود تا آسیای مرکزی. طراحان نه تاریخ می دانند نه جغرافیا. وگرنه متوجه می شدند وسعت جغرافیائی در سیاست مرادف شکنندگی است و وسعت طرح خلأ می آفریند و گرز بزرگ علامت نژدن است. چگونه می شود طرحی برای ۲۲ کشور داد و تاریخ ملل و نحل و بافت فرهنگی و اجتماعی و سیاسی آنها را ندید؟ طراحان پرزیدنت یوش را متقابل جهان اسلام (نه تنها مقابل تروریستها نهاده اند) و مک دونالدی و پپسی کلای فکر کرده اند و معلوم است که چه می جویند...

بگویم که اگر آمریکا و اروپا متحد شوند و دو قرن هم این مناطق را اشغال کنند بر آنها آن

خواهد رفت که بر استعمار قدیمی رفت.

س - از آخرین ملاقات خودتان با شاه بگوئید.

ج - در آبان ماه سال انقلاب خطاب به ۲۱ نفر از مستولان درجه یک کشور از جمله نگارنده و بویژه خطاب به آنها که طرفدار الله فکری به او بودند گفت: «مملکت را با دو وسیله می توان نگهداشت نخست مردم، دوم عندالافتضا متحدهان خارجی. و اما متحدهان خارجی نمی بینید رها کرده اند؟ مردم هم شمارشان

مرگ بر شاه است. شاه بر مردم مسلح نمی‌کشد. بسیاری از حاضران این جمله را در کتاب خود ننوشتند. در همان ایام شاه در جواب خسرو داد (تیمسار) شهید جاویدان که گفت اجازه دهید ۱۱۰۰۰ چترها را بیآورم تهران، گفت: نمی‌خواهم پسر من شرم داشته باشد از دست به خون آلوده من - بحق یا به ناحق».

در همانجا شاه گفت: ما دیگر متحدی نداریم - «شاه مات شده بود».

سالها قبل گفته بود: مردم ایران مسائل شهر تهران را با مسائل ایران عوضی می‌گیرند اینک دهها کتاب در این باره هست با الهام از بررسیهای گروه اندیشمندان در ایران.

- و نیز گفت: مردم ایران باهوش، سرسخت و در عین حال آسانگیر و فراموشکارند. روزی درمی‌یابند چه کسی آنها را از قرون وسطا بیرون آورده

و نیز گفته بود: باطن هر ایرانی، خسیس هر ایرانی، وطن است. و نسل جوان امروز که جنگ عراق را تجربه کرده است سخت بر آن تکیه می‌کند.

س - چه شهادت شخصی بر طبع شاه دارید.

ج - در چند مورد دیگر من دیگر شامد نبودم. مخاطب شاه بودم به شرح زیر:

۱ - وقتی کتاب به سوی تمدن بزرگ منتشر شد هویدا روزی در نمایشگاه فرش به من گفت می‌بینم در باب کتاب شاه نظری نمی‌دهی نمی‌نویسی؟
گفتم اینها که می‌نویسند، تقریباً است و اما اگر از من نظر بخواهند نظر می‌دهم. هویدا بفرست دریافت مرا به باغچه آن محوطه برد و گفت واقعاً نظری نداری؟ گفتم بلی. گفت بگو. گفتم در ادب پارسی و در سیر ملوک ما خیره شوید که چرا گفته‌اند کلام الملوک ملکوک الکلام. مهرباناً اگر بپرسند با ادب نظر به صراحت می‌دهم. گفت وقت بگیر. گفتم باید احضار شوم، درین مورد وقت نمی‌شود گرفت. گفت پس خودت به شهبانو بگو. گفتم اگر احضار کنند و بپرسند خواهم گفت. گفت من ترتیب آن را می‌دهم. از عجب آن که هویدا از من ابدأ تقاضای نظرات خودم را برای او بگیرم و این خودداری او اوج شعور سیاسی او در چشم من بود.

دو روز بعد شهبانو درمانگاهی را در جنوب شرق تهران و خانه‌های فرهنگی دیگری را در جنب آن افتتاح می‌کرد و من به ملاحظه سمعی که داشتم آنجا بودم. کمی بعد اتمام مراسم قصد رفتن کردم. مأموری به من رسید و گفت بروید در هلیکوپتر شهبانو که منتظر شماست. دستور اجرا شد. در آنجا ایشان نظر مرا در باب آن کتاب خواستند و من به تفصیل شرح دادم انتقادات مخالفان آنزمان را که جواب تقاضاهای خود را در کتاب مزبور نمی‌جوید. وقتی به نیاوران رسیدیم ایشان را متفکر و متأثر ولی بسیار مصمم دیدم به من گفتند سر ناچار با اعلیحضرت همه این مطالب را در میان خواهند گذارد. یک هفته بعد من که همراه هیأت مستحتم بورس شکوفائی استعدادهای در نیاوران نزد ولیعهد بودم احضار شدم و در جوار کابینه دندانپزشکی، شاه نظرات مرا خواست و چون کمی تأمل کردم از سر ادب، شاه گفت اگر امثال شما هم نگویند که خیانت است و من تشویق شدم و همه را گفتم. پرسیدند چه باید کرد. گفتم این کتاب دو فصل کم دارد: ۱ - رابطه نظام شاهنشاهی با قانون اساسی ۲ - رابطه نظام شاهنشاهی با مذهب و مذهب با قانون اساسی. و همانجا بود که از نامه مفصل آقای حاج سید جوادی و نظرات گروه بررسی مسائل ایران و مطالعات دکتر یگانه حریف زدم. شاه مرا بسیار با نگاه تشویق کرد و من هرگز ندیدم کسی را که از کتابش انتقاد شود و چنین تحمل کند و در

مورد دیگر: دو سال بعد از انقلاب و زجر و زندان و مصادره که همه گشودند و در کار سیاسی مهم نیست، آمدیم به پاریس. به لطف والا کهر آزاده و با نهایت حتمی شهبانو شاه را ۲۸ روز قبل از درگذشت ایشان دیدم. حرف از همه جا و حرف از چه باید کردها بود پس طرحی مطرح شد که اینجا حرفش نخواهد آمد.

ولی در مورد اپوزیسیون شاه در حالتی بسیار هوشیار نیم خیز بر تخت بیماری گفت:
کسانی که کلسه گدائی نزد بیگانه می‌پرند، آبروی ایران و مبارزه را خواهند برد.
س - چه باید کرد؟

ج - ۱ - باید آرمانی مستقل از مطامع خارجی داشت. ۲ - باید سازماندهی کرد به قصد مبارزه ۳ - باید به اقتصاد مبارزه فکر کرد. کار عظیم نیست همت کم است ولی امیدها بجاست و ایرانیان دلهسته استقلال کشور خوداند.

س - آیا کتاب شهبانو را خوانده‌اید؟ اگر آری چه فکر می‌کنید در باره آن؟

ج - بلی و با علاقه بسیار. فصل مربوط به گزارش بیماری شاه و در پدیری ۱۷ ماهه یک سند مهم است بر حقایق امور رابطه ایران با متفقین غربی خود (با اصطلاح مورد اشاره پادشاه مرحوم). این فصل نشان می‌دهد که غرب فاقد حس انسانی و حرمت دوستی است به وقتی که اندکی سودش به خطر افتد. و نیز ایرانیان، و از جمله پادشاه مرحوم زهاده از حد به غرب اعتماد کرده‌اند. باید با غرب به معامله نشست و به آنها همیشه اعتماد نکرد.

فصل مربوط به عوالم کودکی و تحصیل و بعد هم عقد همسری و مهر ملکه به پادشاه مربوط به عواطف خصوصی است و قابل احترام.

در دیگر فصول نکات مهمی مد توجه نبوده است از جمله توازی قدرت‌ها با دولت‌ها. یعنی که در ایران دولت در روبروی خود رقبای قدرتمندی داشت که رضایت آنها شرط بود و این قدرت‌های موازی با قوه مجریه گاه موفق می‌شدند اعمال اعمال دولتی را خنثی کنند این را به زبانی دیگر من از مرحوم هویدا، مرحوم دکتر علی امینی، مرحوم دکتر منوچهر اقبال یعنی سه نخست‌وزیر در سه دوره متفاوت شنیدم و از آن نظریه توازی قدرت‌ها را پایه نهادم و بارها به عرض رساندم.

در کتاب شهبانو خلاصی مهم است. حیف ۶۵۰ - ۳۴۰ بر ۹

س - شما چه می‌گفتید؟

ج - من تنها نبودم. بسیاری بودند که فکر می‌کردند حکومت‌ها همه رفتنی‌اند. ایمن وطن است که ماندنی است. ما با هم نبودیم. حزب و دسته‌ای نداشتیم ولی به این نتیجه تکم رسیدیم که باید برای پادشاهی کار کرد و نه برای پادشاه. و این خیلی حرف بود در آن زمان. ما فکر می‌کردیم به شاه باید حقیقت را گفت اگر قبول شد و اعتنا کرد در اصلاح امور خدمت به مردم و شاه است اگر نشنید و نپسندید تو کنار می‌روی و عنبر خدمت می‌خواهی. چون اکثراً دانشگاهی و صاحب تحقیق و تألیف و متعهد نوشته خود بودیم پس اعتماد به نفس در ما بود. شاه هم افرادی را که سرشان در سفارت‌خانه‌های بیگانه نبوده و در جیبشان هم بسته بود تحسین می‌کرد. ولی گاهی هم سخن جسورانه ما را پس می‌زد. بر من دو سه

بار این وضع برفت. این بود که هرگز امید را از دست نمی دادیم. چون هنگامه ممران بود.

س - جاذبه شاه در چه چیزها بود؟

ج - سنت تاریخی، وطن پرستی، کجاست در سیاست خارجی.

این سه بعد جاذب بود. و در بسیاری از شرایط کافی بود برای آن که شما خدمت صمیمانه کنید. در

این سه زمینه توضیحی لازم است.

محمدرضا شاه رها از همه بدگویان داخلی و خارجی در اوج تبلیغات چپ استالینی پدر را قدر می نهد.

او پدرش را مردی بسیار مستقل می شناسد که بیداد را حس کرد و دهشتناکی حوادث تاریخ را

چشید. پدر را وطن پرست و ناسیونالیست می نامد و اضافه می کند که به وقت رفتن او دیدم و حس

کردم و فهمیدم که پدرم وطن را دفاع کرد نه چسبیدن به تاج و تخت را.

سج

قسمت سوم

گفتگوی شفاف یک روزنامه‌نگار با یک سیاستمدار ایران شناس

ناصر امینی، روزنامه‌نگار، دیپلمات — کاظم ودیعی، استاد دانشگاه، سیاستمدار، ایران شناس، وزیر

در جلسه سری و محرمانه‌ای که قبل از انقلاب در

حضور شاه و شهبانو تشکیل شد و تاکنون بخاطر

حرمت به شاه محرمانه مانده، چه گذشت؟

شاه گفت: با دو وسیله می‌توان مملکت را ننگه داشت و آن را نجات داد یکی به کمک مردم و دوم به مدد دوستان خارجی. در شرایط کنونی می‌بینم که دوستان خارجی ما را رها کرده‌اند و علاقه‌ای ندارند و اما مردم که می‌گویند شاهدوست هستند این مردم می‌دانید شعارشان چیست؟ اینها شعارشان «مرگ بر شاه» است.

آزمون گفت ۵۰۰ نفر را باید اعدام کرد، هویدا را هم بکش. تعارف ندارد، تنها در این صورت می‌شود مردم را نگهداشت و مملکت را نجات داد.

وقتی آزمون به اعدام و دار زدن فاسدان اشاره می‌کرد سپهبد مقدم رئیس ساواک گفت: در این صورت اول کسی که باید اعدام شود خود دکتر آزمون خواهد بود.

شاه گفته شاه هرگز بروی مردم مملکتش اسلحه نمی‌کشد، هیچکس و به هیچ بهانه حقی ندارد بنام من حتی اگر مجسمه مرا بیاندازند به مردم تیراندازی کند

س - از آنجا که شما در جلسه سری و محرمانه‌ای که قبل از عزیمت شاه فقید از کشور در حضور ایشان تشکیل گردید و از ساعت هفت بعدازظهر تا ساعت‌ها بعد از نیمه شب ادامه داشت شرکت داشتید خواهش می‌کنم اکنون با گذشت سی سال برای آگاهی ملت ایران و ثبت در تاریخ بفرمائید در آن جلسه چه گذشت.

گفتگوهایی که سرتوشت امروز کشور ما را تعیین کرد و تاکنون محرمانه مانده است من انتظار داشتم آقای نهاروندی و تیمسار قوه‌باغی که در آن جلسه شرکت داشتند در کتاب‌های خاطرات خود مطلبی بنویسند که شاید به خاطر حرمت به شاه فقید به این موضع اشاره‌ای نکرده‌اند.

ج - من هم چنین انتظاری را داشتم. شاه عدم‌ای را در سطح دولت به مشورت دعوت کرد بعدازظهر در نخست‌وزیری بودیم. در ابتدای جلسه خبر دعوت به صورت در گوشی داده شد. یادم است که از باغشاه با هلیکوپتر به سعدآباد رفتم. در باره این جلسه همه حقایق نشر نندم. زیرا افراد شرکت‌کننده مسئول بودند که جلسه واقعاً محرمانه بماند. آن هم به حرمت شاه.

س - این جلسه چند ساعت طول کشید؟

ج - جلسه از ۷ بعدازظهر تا دو و نیم صبح ادامه داشت و حدود ساعت دوازده شامی صرف شد. شاه و شهبانو در کنار هم جلسه را اداره می‌کردند و حضرات عبارت بودند از شریف امامی، محمد باهری، نهاروندی، منوچهر آزمون، اینجانب منوچهر گنجی و قوه‌باغی از هیأت دولت و نیز بعضی از شواری امنیت ملی یعنی ارتشبد آذکاری، تیمسار عظیمی، سپهبد مقدم و ارتشبد غلامعلی اویسی حاکم نظامی و فرمانده نیروی هوایی.

ترکیب جلسه نشان می‌داد که شاه بخش سیاسی هیئت دولت و سران نظامی و سران شورای امنیت را برای مشورت خواسته است.

حضور شهبانو هم به مناسبت نایب‌السلطنه بودن بود.

عقاب‌ها و بازها

جلسه حوالی ساعت هفت بعدازظهر با حضور شاه و شهبانو شروع به کار کرد. ترکیب جلسه تا حدی هم طوری بود که گوئی شاه بازها را مقابل عقاب‌ها نشانده می‌خواست بیند دولت غیرنظامی تشکیل دهد یا نظامی؟ یا ترکیبی از هر دو، کدام مرغوب‌تر است. تصمیم و خط سیاسی شاه همان بود که در برنامه شریف امامی آمده بود. شاه نمی‌توانست به سمت چیزی جز به سمت قسانون اساسی مهل کند. هدف او سالم نگه داشتن کشور، نریختن خون و حفظ پادشاهی برای فرزند خود بود.

س - شاه چه گفت؟

ج - شاه گفت: به طوری که می‌دانید وضع آرام نیست. فکر کردم نظرات شما را بشنوم و مایلیم آقایان

بدون رودرپاستی و به صراحت نظر دهید تا ببینیم چه بایست کرد.

س - شریف امامی چه گفت؟

ج - نخست وزیر وضع را کماحقه گفت.

نخست وزیر از کندی کار دادگستری شکوه کرد و گفت اگر همکاری باشد می ایستیم و می توان بر مشکلات پیروز شد.

س - دکتر باهری چه گفت؟

ج - باهری مقدمه ای جید به جهت آن که دل توی دل شاه بگذارد و به او اعتماد قرص ایستادن را بدهد. او گفت: جای نگرانی برای اعلیحضرت نباید باشد زیرا مردم شاهنشاه را دوست دارند و مملکت را می شود نجات داد.

شاه بلافاصله پاسخ باهری را داد و گفت: مملکت را به دو وسیله می توان ننگ داشت و نجات داد یکی به کمک مردم و دوم به مدد دوستان خارجی. عندالافتضا. در شرایط کنونی می بینم که دوستان خارجی ما را رها کرده اند و علاقه ای ندارند و اما مردم که می گوئید شاه دوست دارند، این مردم می دانید شعارشان چیست؟ شعارشان مرغ بر شاه است. شاه سپس افزود: شاه مملکت روی مردم مملکت اسلحه نمی کشد. هیچکس و به هیچ بهانه حق ندارد به نام من حتی اگر مجسمه مرا بیاندازند به مردم تیراندازی کنند این سخن شاه در پست علیه مکتب علم و اویسی بود، (این صحنه عمق نظر شاه را نشان می دهد و نفرت او را از این که به او دل دهند که مردم دوستان دارند را می رساند) باهری در یک آن خشکش زد اگر سکت می کرد تعجب نمی کردم. شاه سپس آرامش خود را با تأثر حفظ کرد.

س - آزمون چه گفت؟

ج - آزمون گفت: اعلیحضرت می دانند که من چیزی جز یک خانه ناتمام ندارم آن هم به مرحمت اعلیحضرت است که دستور دادند دو سه سال پیش به من یک میلیون تومان وام بدون بهره بدهند. آنچه می گویم از سر ارادت و خدمتگزاری است: مملکت در حال انقلاب است. مردم به دلیل فساد و سوءاستفاده ها به ستوه آمده اند، روحانیون هم پشت سر آنها، بساید وزراء همه استعفا دهند معاونان امور وزارتخانه ها را بگردانند یک شورای انقلاب تشکیل شود. مخالفان و فاسدان را مجازات کرد و به خار کشید تسوی میدان ها تا مردم مبارزه با فساد را باور کنند و رئیس این شورا باید خود شاه باشد (آزمون بعد از جلسه به من گفت شاه می تواند موقتاً سکوت کند برود استراحت کند تا شورای انقلاب کار خود را بکنند امنیت که برقرار شد شاه، شاه است. آزمون گفت پانصد نفر را حداًلی باید اعدام کرد هویدا را هم لازم شد بکشد. تمارف ندارد، تنها در این صورت می شود مردم را نگهداشت و مملکت را نجات داد) و در این مایه توضیح داد او بسا حرارت بسیار حرف زد و بسیار غیرتی و احساساتی.

شاه بلافاصله به او جواب داد و با لبخندی ملایم... و گفت ولی همه اینها همه که خلاف قانون اساسی و شدنی نیست...

گوئی شاه می خواست بگوید مگر شما برنامه ای را که به دولت داده ایم اجر کند نخوانده اید، مگر شما نمی دانید که در چه شرایطی هر چه دولتی کار می کنید و حرف مخالفن چیست؟

در ابتدای صحبت آزمون وقتی که به اعدام و دار زدن فاسدان اشاره می کرد سپید مقدم رئیس ساواک

گفت: در این صورت اول کسی که باید اعدام شود خود دکتر آزمون خواهد بود.
آزمون بسیار به پاکدامنی خود معتقد بود و همیشه گفت اگر قره‌ای خطا در من هست اعلیحضرت همین الان مرا اعدام کنند. به هر حال حرف مقدم حاضران را به خنده‌های ملیح کشاند به خصوص اویسی. ولی حرف مقدم برای خنده نبود. این حرف‌های آزمون مقدمه دستگیری بعدی او شد چون چپها و تندروان مذهبی دنبال او بودند او فرصت فرار از همان زندانی که ولیان و مجیدی و نیاوندی در آن بودند پیدا نکرد و به دست خلخالی اعدام شد.»

س - دکتر نیاوندی چه گفت؟

ج - نیاوندی صحبت را به دست گرفت او بر مطالعات و گزارش‌های اندیشمندان تکیه کرد و قصه تورم را گفت و القا کرد که اگر ما را گوش کنند با گروه همکاران مشکلات را زیر نظر اعلیحضرت حل می‌کنیم.

س - برداشت کلی شما چه بود؟

ج - آن جلسه هر چه بود یک نکته را به من فهماند و آن این که حاضران محرم یکدیگر نیستند قرمباغی نیت خود را به کل پنهان کرد. آزمون با سادگی نه دل خود را گفت و محکم محکومیت گرفت. تنها کسی که حرف خود را زد و خطری هم برایش نبود نخست‌وزیر بود زیرا او می‌دانست که مأموریتی دارد معین و محدود.

در آن جلسه من شاه را، درست او را و اراده او را و فکر او را برای آینده از حرف‌هایش به باهاری و آزمون شناختم. برای من مسلم شد که شاه دریافته که نیروی مخالفان عظیم‌تر از آن است که بشود به سادگی با آن مقابله کرد.

من انتظار داشتم نیاوندی در سابقه گروه بگوید ما طغیان تبریز را پیش‌بینی کردیم. ما طغیان قم را پیش‌بینی کردیم. ما مسئله اطرافیان شاه و پیرامونیان را گفتیم و دهها مورد دیگر. سرانجام دولتی مقتدر که همه اختیارات را و همه قوا را در اختیار داشته باشد که مهابت سلاح و مبارزه همیق شود و قانون اساسی و پادشاهی را نجات دهد من انتظار داشتم نیاوندی یک بررسی عمیق از قوای مخالفان و ارزش دستاوردها کند و تکیه بر برنامه کند.

س - می‌خواستم از شما بپرسم که شما چه گفتید؟

ج - من بر دو مسئله تکیه کردم یکی اهمیت مانع شدن از مسلح شدن مردم و اشاره کردم که در بعضی از روزنامه‌ها مخالفان از آن حرف زده‌اند و گفتم قانون آن را داریم دوم اهمیت دستاوردها، من برای دستاوردهای صنعتی مملکت بسیار دل سوزاندم و گفتم باید دفاع کرد و اما در باره رسانه‌ها گفتم ما چرا رویارویی با مخالفان نداشته باشیم و بعد یادداشتی را که برای شهبانو تهیه کرده بودم از دور نشان دادم یعنی عرضی دارم که نمی‌شود گفت.

شاه به من رو کرد و با پشامت گفت ویدیعی با این حرارت قبل از شام حرف زدن زخم معده می‌گیری، برویم چیزی صرف کنید.

اویسی گفتند اعلیحضرت این آقای نخست‌وزیر آدم خوبی است خیلی هم زحمت می‌کشد ولی زیاده مهربان است و... سخنانی از این قبیل.

لحن اویسی لحن سبکی بود. او حاکم نظامی بود ولی خود را حتماً نخست‌وزیر می‌دید.
به هنگامی که برای صرف خوراکی بلند شدیم من به سمت شهبانو رفتم. گفتم: اتمسفر جلسه را
دیدید؟ من نیسی از عرایضم را نگفتم، حالا عرض کنم، یا صبح زود می‌آورم و کتباً تقدیم می‌کنم یا هم الان
بگویم. شهبانو گفت: هر دو و من تند تند شروع کردم به گفتن. ناگهان گفت بسیار مهم است بنویسید، بنهید
بعد از شام در اثنای صحبت یادداشت کردم. ایشان به سمت میز اعلیحضرت رفت و من تصادفاً در سر همسان
میز جای داده شدم در اثنای شام از نقش حزب رستاخیز حرف شد من گفتم: اعلیحضرت خود علیه حزب
خود کودتا کردند. هر مورد رساله‌ها نظر دائم باید موافقان بنویسند و برنامه داشته باشند. در فرصت شام
دادم ابتدا محیط محرم نیست.

فردای آن شب من انتظار داشتم نیاوندی واقعاً استعفا دهد چون نه تنها نخست‌وزیر او را تنقیدی کرده،
بلکه شاه یک کلمه هم در باره حرف‌های او حرف نزد.

فردای آن شب من انتظار داشتم باهری استعفا دهد چون شاه با منطقی استوار حرف او را رد کرده در
باره این که مردم او را دوست دارند.

فردای آن شب انتظار داشتم آرمین استعفاء دهد چون شاه او را در خط برنامه دولت ندید. چنین
اتفاقاتی نیشداد

جلسه حدود ساعت ۲/۲۰ صبح به پایان رسید قرار شد اعلیحضرت فکر کنند و در عین حال دولت
برنامه‌های خود را با سرعت و شدت بیشتری ادامه دهد.

س - احساس شما در خروج از جلسه چه بود؟

ج - شام آخر...